

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بعد از بحث معاطات و تنبیهاات مربوطه مرحوم شیخ قدس الله نفسه وارد بحث عقد بیع می شوند و قبل از این که وارد بحث بشوند به حسب این چاپ صفحه ۱۱۷ مقدمه فی خصوص الفاظ عقد البیع، در خصوص الفاظ عقد بیع را مقدمه ای قرار دادند یعنی مرحوم شیخ قدس الله نفسه طبق تنظیمی که برای بحث کردند ابتدا بحثی را راجع به اعتبار لفظ در بیع و در انشاءات، بقیه انشاءات، عقود، ایقاعات مطرح فرمودند و چه ویژگی های کلی را باید آن لفظ داشته باشد یعنی این مطلب را مفروض گرفتند که عقود انشاءات لفظی هستند و آن لفظی که می خواهد در عقود بکار برده بشود، فرض کنید مثلاً در ایقاعات، در شروط، در عقود، آن لفظی که بخواهد بکار برده بشود دارای چه خصوصیات عمومی است؟ این را به عنوان مقدمه قرار دادند، بحثی را که اساس بحث است آن صغریات است مثلاً در بیع فلان لفظ بعث، اشتریت، شریتم، قبلت در باب قبول، الفاظ تشخیص، بحث الفاظ. البته این در کتب فقهی قبل از ایشان هم هست، آن بحث مقدمه اش موجز است اما این بحث موخره اش را دارند یعنی بحث اصلی را دارند لذا ایشان در این صفحه ۱۱۷ که نوشتند مقدمه فی خصوص الفاظ عقد البیع، ذی مقدمه اش بحثش در صفحه ۱۳۰ است، در این حاشیه این چاپ هم این مطلب را بیان کرده و نوشته، در صفحه ۱۳۰ دارد إذا عرفت هذا فلنذكر الالفاظ الايجاب و القبول، یعنی این مقدمه ایشان در حدود ۱۳ صفحه طول کشیده، بعد وارد بحث می شود.

این بحث را خیلی چیز نمی کنیم، سعی می کنیم بیشتر به آن جهات عمومی بپردازیم، خیلی وارد شاید خصوصیات اقوال و آراء نمی شویم، بحث های کلی اگر باشد.

عرفت أن اعتبار اللفظ فی البیع بل فی جمیع العقود مما نقل علیه الاجماع، نقل اجماع بر آن شده و سابقاً هم گذشت مثل ابن زهره، محقق کرکی، عده ای، اصلاً من عرض کردم آقایان اگر دقت بکنند آنی را که من فهمیدم کلمه عقد اصولاً و حتی بیع و حتی تجارت، چون

الفاظی که در قرآن در این جهت آمده یکی کلمه عقد است، یکی کلمه عهد هم هست، اوفوا بعهدی، یکی هم کلمه بیع است، یکی هم کلمه تجارت است، یکی هم کلمه شروه بضمن بخر است و چیزهایی که همین معنا را می رساند و این الفاظ نیست، یکی هم میثاق غلیظ است، و قد اخذنا منکم میثاقا، و کیف تاخذونه؟ و قد افضی بعضکم الی بعض و قد اخذنا منکم میثاقا غلیظا، مضمون آیه این هست، میثاق غلیظش در آیه هست، این میثاق غلیظ هم تفسیر به همین عقد شده که عرض کردیم از عبارات، از توجه در عبارات تاریخی و فقها کاملا واضح است که مرادشان از عقد آن جایی است که انشاء لفظی باشد، خصوص انشای لفظی نه انشای مبرز به هر نحوی که شد، این تفریعاتی است که بعد پیدا شد، حتی در عبارت فقها که سعی شده عبارت قاعده ای باشد و فقهی باشد و ماده قانونی باشد، وقتی عقد می گویند یحتاج الی العقد یعنی ابراز لفظی، یعنی انشای لفظی، پس این مطلب که ایشان دارد اعتبار لفظ و تحقق فیه شهره العظیمه از اجماع و شهرت، بحث فقهی و جانب فقهی نیست بلکه اصولا اصلا در ارتکازشان این بوده، وقتی گفتند یعقل یعنی انشای لفظی، عقد یعنی انشای لفظی، با جمیع مشتقاتش به معنای انشاء است.

مع الاشارة إلیه فی بعض النصوص، و عرض کردیم غیر از این که این جهت کاملا واضح است در بعضی از روایات هم به تعبیر ایشان به آن اشاره شده و این روایات از همهاش مهم تر إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام، آن روایت گذشت و ما مفصل آن طور که در ذهنم هست راجع به حدیث و سندش و خصوصیاتش به عناوین مختلف این تعبیر إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام مطرح شده است، من جمله این روایت ابی الربیع شامی إنما يحرم الكلام، روایت دیگری هم هست، قال إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام، صفحه ۶۱ از این چاپ، صفحه ۶۲ هم هست اما يحرم الكلامش را فقط دارد.

از این مطلب و توضیحاتش را عرض کردیم انصافا این مطلب که کلام منشأ آثار می شود و توضیحاتی را که همین دیروز هم اشاره کردیم انصافا می شود این مطلب را به وضوح در آورد، جای بحث ندارد که انشای بیع و تجارت و لذا تجارة عن تراض را بعضی ها این جور خیال کردند هر جا تراضی باشد تجارت است، نه این نیست، تجارت اول باید محقق بشود، این تجارت باید به تراضی طرفین باشد، مراد این است. ما از این الفاظ یکی بیع داریم، یکی شروه داریم، یکی تجارة عن تراض داریم و یکی هم اوفوا بالعقود داریم و

.....
اخذنا منكم میثاقا غلیظا را هم که الان عرض کردم، این عناوینی است که داریم. تمام این عناوین متوقف بر عنوان عقد است که لفظ می خواهد و عرض کردیم نکات فنی را هم در همین بحث گذشته عرض کردیم که چرا.

لكن هذا يختص بصورة القدرة اما مع العجز كالاخرس و مع عدم القدرة على التوكيل، راجع به این روایات اخرس، آدمی که گنگ است ما دو سه جا داریم، یا اخرس یا کسی که قدرت ندارد و لا اشكال و لا خلاف فی عدم اعتبار اللفظ و قیام الاشارة مقامه كما و كذا مع القدرة على التوكيل لا لصاله عدم وجوبه با قدرت، لأن القدرة بمعنى الاشتراك كما فيما نحن فيه هو الاصل، عرض کردم ما به طور کلی در باب معاملات یک اصل کلی داریم بلکه به نحو دقیق تر عرض کردم ما کلا در باب اموری که التزامات شخصی است که شخص جعل می کند، شخص اعتبار می کند، شخص یک امر حقیقی را و لذا التزامات شخصی، حالا در اصطلاح قانونی فعلی مثل عقد و مثل شروط و اینها، نه، التزامات شخصی در اصطلاح ما اعتبارات شخصی است یعنی ما اصطلاح را توسعه می دهیم، التزامات را به حال خودش نگه می داریم، اوسع از التزامات شخصی اعتبارات شخصی است، معیار اعتبار است، معیار در اعتبار چیست؟ تصرف در واقع، معیار در اعتبار این است، واقع یک چیز است، در آن تصرف می کنیم چیز دیگری می شود، این معیار در اعتبارات شخصی است، اعتبارات شخصی اقسام دارد یکیش هم التزامات شخصی، مثل عقد و شرط و اینها اما غیر از آن هم داریم مثلا نقل، این نقل تصرف کردن و نقل کردن این هم جز اعتبارات شخصی است، مثلا کسی شروع به خواندن نماز عصر می کند، در نماز یادش می آید نماز ظهر نخوانده، می گویند عدول بکند، همین عدول، نقل یعنی عدول، عدول به نماز ظهر بکند، این خودش اعتبار است، چرا؟ چون آنچه را که انجام داد به عنوان نماز عصر بود، می خواهد این نماز عصر تبدیل به نماز ظهر بشود، مثل این که فرض کنید قرآن خواند، یادش رفت که دلش می خواست این قرآن را برای پدرش قرار بدهد، دلش می خواست اما یادش رفت، بعد از این که خواند یادش آمد، می گوید خدایا می خواهم این قرآن را برای پدرم قرار بدهم، حالا ممکن است اهدای ثواب کرد و إلا نمی شود نه، مخصوصا اگر به نحو اجاره باشد نه، نمی شود، هستند عده ای در ماه رمضان هستند، یکی از مشکلات ما در ختم قرآن این است می گوید مثلا پولی برای ختم قرآن آمده، می گوید من می خوانم، یک ختم قرآن، دو ختم، همین جور نگه می دارم، پول که آمد به جای آن آقا قرار می دهم، در ماه رمضان

سوال زیاد شده، گفتیم آقا جان نمی شود، چرا؟ چون اگر اعتبار شخصی نیاید همان امر حقیقی بار می شود، یعنی امر حقیقی قصد نمی خواهد، یک وقتی در مشهد زیارتنامه می خواندند می گفتند زیارت می کنم حضرت رضا را نیابة عنی و عن والدی، نیابة عنی دیگر قصد نمی خواهد، آن بدون قصد زیارت برای خودش واقع می شود، نیابة عنی چیست؟! یعنی وقتی که انسان قرآن خواند قصد نمی خواهد، یک وقت هم آدم قصد می کند به اسم کسی نباشد، ارزش ندارد، آن قرآن برای خودش واقع می شود، قرآنی که برای خودش واقع بشود تبدیل به قرآن استیجاری نمی شود، دقت فرمودید؟ و لذا اگر نیت نکرد این برای خودش واقع می شود، اصل اولی این است، این را اصطلاحاً می گویند اصل اولی، چرا؟ چون اصل اولی این است که امر به همان امر حقیقی نسبت داده بشود، پس بنابراین اگر نیت نماز عصر کرد و برگشت و بعد از نماز فهمیدید، می گوید خدایا من نماز ظهر نخواندم، این نماز به جای آن، آن نمی شود و لذا یک اصطلاحی آقایان در همین فقه دارند می گویند عدول چون علی خلاف القواعد است در همان مقداری که روایت دلالت کرد قبول می کنیم، بیش از آن قبول نمی کنیم، چرا؟ چون عدول یک اعتبار شخصی است، قاعده اش را دیروز عرض کردیم اعتبارات شخصی قاعده کلیش این است که شارع باید بیاید اینها را امضا بکند، چرا؟ چون قاعده کلیش این است که شخص بماهو شخص، مکلف بما هو مکلف، به قول امروزی ها موطن، سیتیزن، هموطن به عنوان همشهری به عنوان همشهری، هموطن به عنوان مکلفین، به عنوان مردم، به عنوان امت، هر عنوان دیگری، این افراد حق ندارند خودشان جعل بکنند، حق ندارند اعتبار بکنند، فرد بما هو فرد حق اعتبار ندارد، اگر چیزی را اعتبار کرد باید قانون آن را اجازه بدهد، دائره اعتبار هم وسیع است، می تواند بیع انجام بدهد، بیع محدودیت دارد که عرض کردم عقد شکلی است، اگر می خواهد بیع واقع بشود باید یک محدودیتی انجام بگیرد، محدودیت یعنی چه؟ یعنی یک الفاظ معین، یک کیفیت معین، با شرایط معین، شرایط مشتری، شرایط بایع، شرایط آن جنس، همه اینها باید مراعات بشود، با یک شرایط معینی انجام می گیرد اما اگر بخواهد از آن شرائط خارج بشود نمی تواند و لذا ما یک ضابطه ای قرار دادیم چون در عبارات نیامده باز هم تکرار می کنیم، عرض کردیم آنی که ما فهمیدیم در دو مورد شارع التزامات رضائی را اجازه داده، آنی که رضا، شارع اصولاً عقود رضائی را اجازه نداده، در دو مورد به عنوان خودش، یکی در ضمن عقد که اسمش شرط است، شرط یک نوع رضاست دیگر، شرط می کند مثلاً به تو

می فروشم با این شرط، با این شرط، با این شرط، پنج شش تا شرط می گذارد، اینها التزامات رضائی هستند، محدودیت ندارند، یکی هم خودش عقد است که صلح باشد، تراضی باشد، و لذا اگر دقت بکنید در هر دو این آمده، الصلح جائز بین المسلمين إلا صلحا احلّ حرامه، المومنون عند شروطهم إلا شرطا، نگفت البیع جائز إلا بیعا احل، چون بیع خودش شکل دارد، اگر به آن شکل نشد اصلا باطل است، با آن شکلی که در شریعت معین نشده اگر بیع واقع بشود باطل است و لذا عرض کردیم در این مواردی که جنبه رضائی دارد خوب دقت بکنید، در جنبه رضائی شکل، این خیلی نکته قانونی لطیفی است شکل به آن نمی دهد، می آید یک ضابطه عام، مثل یک چتر عامی برایش فرض می کند، می گوید دست تو باز است اشکال ندارد، می توانی در ضمن عقدی، در ضمن یک قراردادی برای خودت یک خصوصیتی قرار بدهی، تراضی پیدا بشود اشکال ندارد لکن یک زیرمجموعه را باید حساب بکنید، خود این حد ندارد، شکل ندارد، اما محدوده دارد، یک چتری روی آن گرفته، آن چتر این است التزامات شخصی با اعتبارات قانونی برخورد نکند، اگر جایی قانون آمد معین شد شما نمی توانید با التزامات شخصی آن قانون را بردارید، زیرمجموعه می خواهد، من کتاب را به شما فروختم به شرطی که نستجیر بالله پنج تا غیبت بکنید، این کار را نمی توانید بکنید یا مثلا فلان ماده منحوسه را بخورید مثلا، نمی شود این کار را بکنید یا یک آدمی را مجروح بکنید، این کار هم نمی شود بکنید، خوب دقت بکنید! صلح هم جائز، مصالح خوب است اما صلح چون شکل ندارد و به تراضی است این دیگر روی آن سقف می رود، یک سقف کلی دارد چون شکل ندارد، یک سقف کلی دارد آن سقف کلیش این است که مخالف با شریعت نباشد، بگویید من مصالحه کردم این کتاب را که قیمتش ده هزار تومان است به شما می دهم به دو هزار تومان، به شرطی که شما به فلان مکان بروید ده نفر آدم را بین مردم غیبت بکنید، به خاطر این، این صلح نیست، این باطل است، این صلح باطل است و این یک نکته خیلی جالبی است و خوب دقت بکنید این إلا شرطا را که آقایان گفتند یشرط فی الشرط امور که یکیش همین، یا گفتند تخصیص خورده، شرط مخالف کتاب را خارج کردند، معلوم شد تخصیص نیست، لفظا تخصیص است، این نکته قانونی است نه این که تخصیص باشد، آن نکته قانونی این است که اصولا التزامات شخصی، اعتبارات شخصی خودش شکل معین ندارد اما محدوده معین دارد، آن محدوده اش این است که با اعتبار شخصی خودت قانون را از بین نبری مثلا من نذر کردم که

.....

قبل از ظهر، قبل از اذان نماز ظهر بخوانم، خیلی خوب، ما کان من نذر عند الله فف به، این نذر درست نیست، این باطل است، چرا؟ چون الله نیست، خلاف است، شما با نذر نمی توانید و لذا عرض کردم بعضی ها تصور کردند که مثلاً با نذر می شود حرام را انجام داد، این تصور باطل است، این لا نذر فی معصیه اشاره به این است، لا یمین فی قطع رحم اشاره به این است، المومنون عند شروطهم إلا شرطاً احل حراماً اشاره به همین است، این تصور شده که اشکال ندارد شما، عرض کردم اگر روایت این را بخواهید در جلد هفت الغدیر به یک مناسبتی چند تا متنی از یک روایت آورده که یک زنی پیش پیغمبر آمد گفت یا رسول الله من نذر کردم در مقابل شما دف بزنم، ما ایرانی ها دائره می گوییم، پیغمبر فرمودند اگر نذر کردی اشکال ندارد، اگر نذر نکردی نه حرام است، اگر نذر کردی اشکال ندارد، این روایات مجعول است. این تصور که انسان بتواند با نذر، با التزام شخصی شریعت را دور بزند، قانون را دور بزند، این اصلاً قابل تصور نیست، من فکر می کنم یکی از عللی که المومنون عند شروطهم را عامه قبول نکردند، می گویم ظاهراً این حزم می گوید الحدیث المکذوب، الحدیث الموضوع، بخاری قبول نکرده، اصلاً اصرار به این دارند که بگویند این حدیث المومنون عند شروطهم یا المسلمون عند شروطهم باطل است، نکته ای را که در این جهت متعرضند خیال می کنند که مومن می تواند با شرط خودش خلاف شرع انجام بدهد، شما شرط کردید این کار را بکنید این کار خلاف شرع است، با شرط اشکال ندارد، مثل همان قصه، گفت اگر نذر کردی دف را بزن، اگر نذر نکردی نه، این یک تصویری بوده که خیال می کردند با نذر و یمین، قسم می خورد والله بالله من این کار را می کنم، یک کار خلاف شرع، آن نمی شود، این قسم هیچ فائده ای ندارد، یمین، عهد، نذر، شرط، اینها همه درست اما اینها یک محدوده ای دارند، محدوده اش این است که شما خلاف شرع انجام ندهید، از قانون رد نشوید، یعنی به عبارت آخری شما نمی توانید با این عناوین اعتبارات شخصی آن جاهایی که حکم هست، آن جاهایی که قانون هست را دور بزنید پس بنابراین این مطلبی را که ایشان می فرماید نکته اش این است هر جایی که اعتبار شخصی بود، چون مکلف بماهو مکلف حق اعتبار ندارد یعنی حق تصرف در واقع ندارد، اگر نبود ادله نیابت مثلاً حرم حضرت معصومه رفتن زیارت می کنم می گویم برای پدرم، نمی شود، زیارت کردی مال خودت، فعل از تو صادر شده، چون فعل از او صادر شده فعل به او نسبت داده می شود، ثواب هم به او داده می شود، اصلاً تنزیل معنا ندارد.

پس بنابراین به این نکته خوب دقت بشود، توجه بشود، آن وقت اگر ما جایی شک کردیم حالا نکته این است آیا این جا این اعتبار شخصی امضا شده یا نه؟ اصل اولی عدم است، چون اصل اولی این است که شخص اصلا حق ندارد و لذا آقایان گفتند عدول اصل اولیش عدمش است، نیابت اصل اولی عدمش است، عده ای از اهل سنت هم گفتند از میت نمی شود نماز خواند، إذا مات ابن آدم و فلان، و تمسک به لا تزر وازرة وزر اخری کردند، و لذا در آنجا اگر روایات نبود که ولد صالح یدعوا له و یستغفر له و روایاتی که آمده که مثلاً این روایتی که می گوید یصلی عنه اولی الناس بمیراثه، آقای خوئی هم به این حدیث مبارک تمسک کردند، صحیحه هم هست به این معنا که یجب القضا عن الوالد، مطلقاً حتی اگر نمازی را روی فسق و فجور نخوانده، عصیانا ترک کرده، که این برای عده ای آخه مثلاً جوانها در همین چهل پنجاه سال اخیر در مثل لبنان خیلی متدین شدند، حالا پدرانشان لا ابالی بودند نماز نخواندند هفتاد سال هشتاد سال، این پسر هم فرض کنید می گویند نماز هفتاد سال پدرت را باید قضا بکنی، آقای خوئی قائل به قضاست مطلقاً، وجوب قضا مطلقاً، تمسک به همین. خب در صورتی که این روایت احتمالاً از قبیل امر در توهّم حظر است، چون این بود تصور که اگر شما نماز بخوانید فائده ای برای میت ندارد، آن رفت إذا مات ابن آدم انقطع عمله لذا در این روایت می گوید نه شما بخوانید، اگر اولی الناس خواند به منزله ای که خودش خوانده و لذا ما این را این جور معنا کردیم اما غیر اولی الناس خواند ثوابش به آن می رسد، اگر اولی الناس بمیراثه نماز میت را خواند چون یصلی عنه، ضمیر عنه دارد، عرض کردیم عنه با ضمیر دارد و عن در لغت عربی، این لفظ در لغت عربی برای مجاوزه است یعنی کانما صلوۀ صدرت منه، یصلی عنه، آن ماده را به آن شخص مرتبط می کند، این ظرافت های لغوی را خوب دقت بکنید چون فردا هم ان شا الله بحث می کنیم، این ظرافت های لغوی در مباحث فقهی خیلی تاثیر دارد، خیلی، لکن مرحوم در این علمای معاصر مثلاً شیخ انصاری و صاحب کفایه و مرحوم آقای خوئی و مشایخ ثلاثه و مرحوم نائینی و اصفهانی و مرحوم آقازیا در این چند تایی که در این رتبه مشاهیر هستند مرحوم محقق اصفهانی لطائف لفظی زیاد دارد، ادبی زیاد دارد، خیلی لطائف دارد انصافاً نکات فنی ادبی خوبی را دارد، به مناسبت مثلاً در مفهوم شرط دارد، در بحث لا ضرر دارد و بعضی از نکات، اینجا دیدم وارد نشده، ایشان هم همین تنافی دلیلین گرفته، در بحث تعارض، من تصور می کردم در بحث تعارض هم وارد آن لطائف ادبیش

بشود، این که من دیدم تا این مقداری که در حاشیه ایشان دیدم، طبعاً تمام بحث تعارض را ندیدم، همان اوائلش را چند صفحه ای دیدم وارد آن نکته لفظیش نشده که حالا ما فردا ان شا الله در بحث تعارض می گوئیم.

در اصول نکته های لفظی تاثیرگذار است که ما اصلاً یک فضای اصولی گرفتیم، نکته های لفظی اما در فقه فوق العاده تاثیرگذار است، در فقه فوق العاده تاثیرگذار است، سرّش هم این است که ادله فقه یا کتاب است یا سنت است، الفاظ کتاب را که تحلیل بکنیم، الفاظ سنت را که تحلیل بکنیم مثلاً فرض کنید من اضرّ بطریق المسلمین، باب افعال آمده، إنک رجل مغار، فرق بین اضرّ و مضار، این دو تا با همدیگر چه فرقی می کنند؟ از این قبیل ما خیلی زیاد داریم، فوق العاده فراوان، مثل همان لفظ صعيد که یک وقتی خدمتتان عرض کردیم، اینها بحث کردند که صعيد خصوص خاک است یا مطلق وجه الارض است، عرض کردیم آنی که ما می فهمیم هیچ کدام نیست، اصلاً صعيد یعنی مکان بالا، چون در مقابل کلمه قاعد، اصلاً قاعد به معنای مکان پست است، چون مکان پست برای قضای حاجت بود اسمش را غائط گذاشتند، و إلا اصلاً غائط نیست، غائط اصلاً آن معنا را ندارد، اگر در جایی بودید که پست بود یعنی اگر جایی بودید که قضای حاجت شد برویم به یک مکان مرتفع که آنجا پاک است آن جا تیمم بکنیم و تیمموا صعيدا، آن وقت لذا عادتاً مراد مطلق است نه این که لفظ صعيد برای مطلق وجه الارض است، وقتی گفت بالا رفت خب آن بالا شن هست، سنگ هست، همه چیز هست دیگر، خصوص خاک که نیست، بله عرض کردم آن بحث اثر دارد نه به خاطر آیه مبارکه، به خاطر یک روایت، چون این روایت مشهور این طور شده جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً، این را ما داریم اما در بعضی از نسخ روایات داریم، ما هم داریم، جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً، اگر گفتند باید خاک باشد نکته اش این است، نه نکته اش لفظ صعيد است، و ترابها، اصلاً کلمه تراب را اضافه کرده، در بعضی هاش کلمه تراب ندارد.

علی ای حال این نکته یک نکته بسیار لطیفی است که ما در مباحث فقهی روی الفاظ خیلی کار می کنیم، چه به لحاظ ماده و چه به لحاظ هیئت، چه به لحاظ مجموع معنا، یعنی یک بحث مجموعی است مثلاً یدا بید، یدا بید که در ربای معاوضی آمده این یدا بید یعنی

نقدا، ما الان نقدا می گوئیم، دیگر نمی گوئیم یدا بید، این کلمه دست به دست یعنی نقد باشد، کنایه از نقد است و غیرذلک من الامور که خیلی فراوان است.

علی ای حال این نکته را دقت بفرمایید که این مطلبی که ایشان در این جا فرمودند، به مناسبت یصلی عنه، چون عنه دارد آن نکته ادبی را ما در نظر می گیریم. آن نکته ادبی این است که معلوم می شود اگر شما نماز خواندید آن ماده یصلی که صلوة باشد، هیئت یصلی که این شخص انجام می دهد، این شخص ماده ای که صلوة است انجام می دهد این ماده صلوة عنه، از آن میت بوده، دقت بکنید کانما صدرت این ماده از آن میت، این معنایش این است که این مجزی است، عمل درست شده، اما اگر مسئله ثواب باشد این معنایش این، و لذا اصل اولی این است که اگر کسی فوت کرد دیگر نماز من به جای او واقع نمی شود، درست هم هست، اگر شرائط انجام درست داده نشد اصل اولی، چرا؟ چون اصل اولی واضح است، اصل اولی آنی است که عمل از هر کسی که صادر بشود مال آن است، این عمل را برای کس دیگری قرار بدهد، عمل به هر عنوانی که صادر بشود همان است، این عمل عنوانش عوض بشود، این عبارت الواقع لا ینقلب عما وقع علیه اشاره به این است، آنی که واقع شده بعد انسان نمی تواند آن را عوض بکند مگر دلیل بیاید، مثلاً یک روایت دارد إنما هی مکان اربع، من آن جا عرض کردم اگر بخواهیم به اطلاق آن روایت معنایش این است که اگر انسان حتی لا اقلش سهوا نماز عصر را اول بخواند بعد ملتفت بشود، بگوئیم مهم نیست، بعد بلند بشود نماز عصر را دو مرتبه بخواند و این نماز عصر ظهر واقع بشود، لازم نیست در اثنای نماز عدول بکند، اصلاً عدول نمی خواهد، حتی اگر ممکن است خدای نکرده انسان این را در صورت عمد قرار بدهد، فقط نهایتش در وقت مشترک نباشد، از بعد از اذان به ده دقیقه که وقت مشترک خارج می شود اول نماز عصر را بخواند، بعد نماز ظهر را بخواند، باید بگوئیم قاعدتاً درست است اگر به اطلاق إنما هی مکان اربع یعنی مهم این است که نماز عصر بخوان، بعد هم نیت نماز ظهر بکن، إنما هی اربع مکان اربع، مهم این است که اولیه چکار کردی و ثانویه چکار کردی، نماز ظهر می خواهی نیت بکنی یا نماز عصر می خواهی نیت بکنی، اگر آن را قبول بکنیم و این که اصحاب ما اشکال کردند ما این را توضیح دادیم، یک توضیح کلی دارد، ما یک مقدار روایات از حریز داریم که یک شبهه دارد که بعضی روایاتش مدرج باشد، مثلاً حریز از زراره سوال کرده، همین روایت لا

تنقض الیقین بالشک را که پریروز عرض کردم در کافی نیامده، این مشکلش هم یک مقدار همین هم هست قال قلت له، توش ندارد لذا در آن نسخه ای که در تهذیب آمده اسم امام نیست، به نظرم اولین کسی که اسم امام می برد را مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاست یا بحرالعلوم است، یکی از این اعلام است، این دارد قال قلت لابی جعفر، همین روایت إنما هی اربع مکان اربع برای اولین بار شد، یا برای اولین بار یا دومین بار چون نظیرش را استادمان آقای سیستانی هم در بعضی موارد می گفتند، ما احتمال دادیم که اصلاً حدیث مدرج باشد یعنی اصطلاحاً اصلاً کلام امام نیست، تشخیص دادند با یک ضوابطی که این کلام خود راوی است. البته بدون شک و یقیناً و جزماً مرحوم کلینی که آورده قطعاً آن را مدرج نمی دانسته و قطعاً آن را کلام امام می دانسته چون اصولاً وضع کتاب کافی و غیر کافی از این روایاتی که ما داریم اصلاً وضع این کتاب به این صورت نیست که کلام غیرامام را بیاورد، اصلاً کتاب وضع شده برای نقل روایات، پس قطعاً و جزماً حتی احتمال این که این مدرج بوده را ایشان نداده و قطعاً ایشان این را حدیث می دانسته، در همین حدیث إنما هی اربع مکان اربع، حتی همین حدیث معروف، إذا فاتته فريضة فليقضها كما فات، این حدیث یکی است، این را هم ما گفتیم به احتمال بسیار قوی کلام زرارہ است، کلام امام نیست، یکی این است و یکی هم حدیث مشابه این است، ما در عده ای از احادیث این شبهه برای ما پیدا شده که اینها، یا اگر کلام امام است خود ایشان نشنیده، این که هست عده ای از موارد. علی ای حال اینها هم جز علل حدیث است که در بحث اول عرض کردیم و کیف ما کان این مطلبی را که ایشان فرمودند درست است و این نکته را به آن اضافه بکنید پس باید اعتبار بشود تا از عنوان حقیقیش، نه عنوان، عنوان ندارد، از حقیقتش خارج بشود و به این عنوان اعتباری بیاید، إنما الکلام اعتبار قوامش به ابراز است، تا ابراز نشود اعتبار نشده، لذا تا لفظ نیاید اعتبار نشده، اگر اعتبار نشده باشد به معنای حقیقیش بر می گردد یعنی مثلاً اگر عقد بیعی انجام داد و اعتبار درست نکرد قاعدتاً به معنای حقیقی بر می گردد، معنای حقیقی یعنی چه؟ یعنی این که قیمت کتاب هشت هزار تومان بود به ده هزار تومان فروخت، آن دیگر مطالبه ده هزار تومان نمی تواند بکند، مطالبه هشت هزار تومان چون آن ده هزار تومان را که اصطلاحاً شیخ بعد از این به کار خواهد برد بدل جعلی است، اگر بدل جعلی ثابت نشد به بدل حقیقی بر می گردد که قیمتش در بازار است، هشت هزار، و العکس العکس، دقت فرمودید؟ این نکات اصلی است و لذا اشتهر به تعبیر ایشان اصالة الفساد در

عقود، بلکه روشن شد اصالة الفساد در التزامات، التزامات شخصی، بلکه روشن شد اصالة الفساد در اعتبارات شخصی، فقط عقود نیست، فقط ایقاعات نیست، التزامات شخصی، شروط هم همین طور، نذور هم همین طور، اگر نذری ثابت نشد اصالة الفساد جاری می شود چون این باید اثبات بشود و بدون آن و همین طور ثابت شد اگر که ثابت نشد آن اصالة الفساد مثلا در عدول، فرض کنید در عدول شواهد کافی است که مجرد نیت کافی است، اگر مجرد نیت نبود باید انشای لفظی هم می کرد، به نیت خودش از نماز عصر به نماز ظهر برگردد، زیارت را می خواهد قرار بدهد به نیت کافی است، چون آن در بحث عبادات است، در بحث عبادات مثل معاملات نیست و لذا ما همیشه عرض کردیم إنما الاعمال بالنیات این که نیت است که عمل را تعیین می کند این در معاملات تاثیرگذار نیست، در معاملات یک عبارتی را هم خواندیم از اهل سنت که العقود تابعة للقصد، این جور معنا کردند بعضی ها که اگر شما قصد بیع کردید، گفتید آجرتک هذا البیت إلی آخر العمر بکذا و قصدتان هم بیع بود گفتند درست است، عرض کردیم اگر این معنا مراد باشد باطل است، این را ما در همان اوائل بحث بیع مفصل توضیح دادیم، بعضی ها گفتند اگر لفظ آجرتک گفتید و مرادتان بیع بود با همین قرینه ای که گفتم إلی آخر العمر که خب معنا ندارد إلی الابد، این را فروخت، اجاره دادم یعنی فروختم به این مبلغ ما عرض کردیم نمی شود، باید لفظ بعثک بکار ببریم، لفظ آجرتک نمی شود، این العقود تابعة للقصد یا إنما الاعمال بالنیات یا لكل امری ما نوى، این در عبادات تاثیرگذار است، در معاملات تاثیرگذار نیست، در معاملات به مقدار اعتبار، اعتبار هم به مقدار ابراز، نه کمتر نه بیشتر، چرا؟ چون این جا اعتبار یک واقعیت جدایی ندارد و همان مقداری که ابراز می کند درست می شود، مثلا اگر گفت این دوا را خریدم، خیلی خب خرید، حالا در قلبش این بود که بروم به پسر بدم اگر احتیاج بود، اگر احتیاج نبود برش گردانم اما این را نگفت، رفت خانه دید پسرش خوب شده، به داروخانه آمدمی گوید من قصدم این بود، می گوید قصد فائده ندارد، این دوا را خریدیم تمام شد دیگر، بله اگر قصدت بود این قصد را باید ابراز می کردی، دوا را خریدم به این شرط که خانه بروم و محل حاجت واقع بشود، اگر محل حاجت نبود برش می گردانم، اگر این شرط را بگذارد قبول است یعنی خوب دقت بکنید در امور اعتباری آن واقعی که در نفسش تصور کرده چه اوسع از لفظ باشد و چه اضیق از لفظ باشد آن اعتبار ندارد، همان مقدار که ابراز می شود اعتبار دارد، نه اوسع از آن اعتبار دارد و نه اضیق از آن اعتبار

دارد، به همان مقدار ابراز، اینها جز قواعد کلی است که در باب امور اعتباری تاثیرگذار است، در باب معاملات، در باب معاملات، در باب عقود، در باب ایقاعات، در باب مطلق التزامات شخصی کاملاً تاثیرگذار است.

بل لفحوی ما ورد من عدم اعتبار اللفظ فی طلاق الاخرس، چون اینها یک بحثی دارند که طلاق که جزء ایقاعات است و معاطات در آن درست نیست و باید قید داشته باشد اگر چیزی در آن معتبر بود در عقود به طریق اولی، این مراد ایشان از فحوی یعنی طریق اولی، دقت فرمودید؟ یعنی به اولویت، اگر در باب طلاق دارد این روسریش را بردارد و بعد اشاره بکند که جدا شدیم این طلاق برای اخرس کافی است پس در باب بیع هم کفایت می کند، فإن حملة علی صورة عجزه عن التوکیل حمل المطلق مع أن الظاهر عدم الخلاف فی عدم الوجوب، شرط نیست که، ثم لو قلنا، دیگر این تتمه بحث است که برای فردا باشد ان شا الله.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين